نگاهی به داستان بلند «تعلیق» از محمدرحیم اخوت

نستعلیق رکود

[مهران رادین]

«قاب ها را گذاشته بودند کنار دیوار. بزرگ و کوچک، ردیف روی زمین بود و تکیه داشت به دیوار. بیشترشان مردهایی بودند با لباس های پرزرق و برق. مدال و نشان روی سینه شان هیچ درخششی نداشت. پرده ای از غبار روی تابلوها نشسته بود، اما هنوز هم می شد طرح چهره و سبیل های از بناگوش دررفته و ریش های بلند را دید.

پای آینه که می رفته، یک ساعتی طول می کشیده تا سبیل و ریشش را مرتب کند. با آن شانه چوبی اول ریش را شانه می کرده، بعد سبیل ها را. بعد هم قیچی کوچک را بر می داشته و تک تک موهای سرکش را می چیده، یکی اش را هم از قلم نمی انداخته. کارش که تمام می شده، چنان مرتب بوده که انگار یکی یکی اش را چسبانده بودند همان جا که باید باشد.»

«تعلیق» نوشته محمد رحیم اخوت متولد سال ۱۳۲۴ این طور شروع می شود.

شروعش البته «کش دار» است و اگر برای این شروع، بهانه روایتی هم قائل شویم، حتی بهانه روایت متوسطی هم نیست. بگذارید رو راست باشیم با خودمان، بهانه روایت در این «متن» غایب است. نویسنده با حذف بهانه روایت، از بخشی شروع کرده که می توانسته حداکثر پاراگراف دهم متن حاضر باشد. حاصل؟ ضرباهنگ متن که باید در آغاز ما را با خود همراه کند، به دلیل غیبت موتور محرکه، تقریباً از دست رفته است. ببینید! ببینید! نگویید که با آوردن دو پاراگراف از یک داستان نمی شود درباره آن قضاوت کرد! لطفاً نگویید! وقتی سوار اتومبیل تان می شوید و استارت می زنید و ماشین روشن نمی شود، بی خیال می نشینید توی آن و می گویید: «این ماشین، بهترین ماشین دنیاست. نقص ندارد. من که هنوز به عوارضی تهران - کرج هم نرسیده ام!» ماشینی که روشن نشود یا روشن شود و بازی درآورد، اگر بهترین طراحی بدنه و بهترین موتور را هم داشته باشد، کارایی ندارد. شروع داستان، استارت آن است، خوب طراحی اش کنید که خوب و بی نقص استارت بخورد!

«اما لب های این نقش خندان نبود. دهانش بسته بود و هیچ نمی شد فهمید پشت این لب های بسته آیا دندانی هم هست یا نیست؟ اگر بود حتماً مثل مروارید بود. خوب است چند بار از رویش مشق کرده باشم؟

حالا اینجا، توی این دکان، چند تا از این نقش ها هست. گذاشته ام برای فروش. یکی اش را هم گذاشته ایم پشت شیشه. همان را که مصور خوب که براندازش کرد، گفت: بد هم نیست.

پدرم می گفت: گفتم فرمودند شب نمی آیم. گفت مثل هر شب. دفعه اولش که نیست.

و رفته بوده توی فکر لابد. قطره اشکی هم از گوشه چشمش نیش زده شاید. تا کی همان جا ماتش برده بود؟ در آن خانه درندشت. با آن درخت های قد کشیده در آستانه غروب.

می گفت: از آن همه کلفت و نوکر فقط همین حبه مانده.

حبه پیر بود و نیمه کور. مثل سایه می آمد و چیزی نسیه می خرید و پاکشان می رفت.

می گفت: خَانم گفتند یک بسته چای و دو تکه نبات شاخه.

هیچ وقت نمی پرسید چند. مگر وقتی که بخواهد پولش را بدهد. هر وقت خانم چیزی فروخته بود و پول و پله ای دستش بود. خود خانم هیچ وقت برای خرید نمی آمد. تا من آنجا بودم که ندیدم بیاید. بعد هم که آمدم اینجا، دکان مصور. فقط گاه گداری ته بازار قهوه کاشی ها می دیدمش.»

در ایران از قدیم الایام - تا آنجا که یادم می آید از همان روزگار جمالزاده مرحوم - رسم بوده به داستانی که نثرش خوب باشد و روان و ساده و گیرا، کمی قدمایی باشد و به عصر قجر هم اشاراتی داشته باشد، بگویند داستان خوب! بخش قابل ملاحظه ای از گنجینه فرضی دوران نوین داستان نویسی ما را همین داستان های خوب مبتنی بر «نثر» - نه چگونگی روایت- تشکیل می دهند یعنی داستان را چون شعر، مبتنی کرده اند بر محوریت «زبان» که خطاست و این ذهنیت هم از دوران هزارساله نثر پارسی به ارث رسیده به این «نوقبایان نویسنده» برای همین است وقتی ترجمه می شوند این «داستان های خوب»، جواب نمی گیرند از خواننده اروپایی یا امریکایی چون «کنش مند» یشان ایراد دارد. بهانه روایت، انگیزه روایت، شرح «وضعیت» ، شرح «شخصیت» ، «حال و هوا» شان ایراد دارد و تو کت خوانندگان آن ور آبی نمی رود که اینها را به عنوان داستان موفق قبول کنند. این مرض، البته مسری است. از نسلی به نسلی واگیردارد. فقط نشانه های آن در هر نسل فرق می کند. در یک نسل، نثر فاخر و گزیده و روشن نشانه «زبان محوری» است و در نسل بعدی، گنگ گویی و شلتاق و بندبازی در سیرک کلمات. بیماری همان است. ظاهرش فرق کرده. «تعلیق» البته در رنج است از این مرض اما سرتاپایش را نگرفته عین جذام! اخوت از نویسندگانی است که تا حد قابل قبولی «روایت» را می شناسد و قادر است در مسیر آن، با «کهن الگو»ها هم بازی کند با این همه نمی تواند خودش را از مسیر سیل «زبان محوری» کنار بکشد. به گمانم ته ذهن اش هنوز متأثر است از اصول و فروعی که در «مکتب اصفهان» یاد گرفته در باب روایت، که «نثر» اصلح است وارجح بر هر چیز دیگری و اگر طالع «نثر» خوب آید همه ارکان این سپهر، جور در بیاید و تقدیر، آن شود که تو خواهی! نه، دوست من! این طور ها هم نیست!

روزگاری بود که مدرن نویسی در اصفهان، منوط بود به ته داستان را بر آغاز نشاندن و حال اش را بردن! اخوت، حتماً به یاد دارد «مکتب اصفهان» به انگیزه دیگری پا گرفت و البته، رفته رفته از «متن» به «حاشیه» افتاد و «قلم فرسایی» جای «توصیف» نشست و زبان گردانی «استرآبادی» بر تخت زبان آوری «بیهقی» جای گرفت و پیچاندن یک اتفاق کوچک و چون خشتمالان آن را به گونه های مختلف عرضه کردن، جای خشت چینی «اتفاقات کوچک» برهم و بالا بردن گنبد و «سلطانیه» سازی را گرفت. تأسف است برآن همه استعداد که هدر شد. اخوت، حتماً به یاد دارد.

اگر آن روزها، «ترجمه» کم بود- اگرچه در احوالات «مکتب اصفهان» نوشته اند که در مجلس شان «محول زبان» بسیار بود- و متون نظری در باب داستان کم، اکنون روزگار، دیگر است؛ اخوت که نثر، خوب دارد و توانایی دیگر شدن «شخصیت» و «وضعیت» در متون اش بسیار است، باید از آن طلسم آباء و اجدادی به درآید. او که «حال و هوا» را خوب طراحی می کند و «مکان» را خوب می سازد و «زمان» را خوب در «متن» حبس می کند و «بعد» می دهد به معماری روایت اش، پس فکری هم برای «حرکت» بکند. به «کنش» فکر کند به «واکنش» التفاتی داشته باشد و این «رخوت» را که سال ها گمان می بردند ساختارمند کردن سکون و رکود دوران قجری است از «متن» دور بیندازد. «متن راکد»، ترجمان «وضعیت راکد» نیست، ترجمان «ذهن راکد» است.

«همان طور که کلمه ها را به کندی تکرار می کرد جفت دو انگشت اشاره و کاری را مثل قلم روی خطوط نستعلیق می گرداند. انگار دارد مشق می کند یا مشقی فراموش شده در روزهای دور را تکرار می کند. انگشت ها چاق بود اما هنوز هم سفید و سایه پرورد بود. با پوستی چروکیده. صدایش آهسته بود. زمزمه هایی با خودش بود.»

نویسنده، محتمل است که عدله آورد که آن «حبس زمان در متن» که به آن اشاره رفت معلول همین «راکد نویسی» است؛ که نیست! ارجاع اش می دهم به داستان های بورخس- که داند از چه سخن می گویم و به چه نحو- ارجاع اش می دهم به داستان های همینگوی- که داند چه حرف ها رفت بر سر کنش مندی در داستان «یک جای روشن و تمیز» -ارجاع اش می دهم به همه آن داستان هایی که خود می پسندد از نویسندگان برتر جهان و البته او، این ها را بهتر می داند!

تاریخ «نوشتن»

تلخی های فیتز جرالد

[یزدان سلحشور]

● **یک**

«اسکات فیتز جرالد» آدم مشهوری بود؛ می گویند محبوب هم بود؛ و می گویند که همینگوی خیلی حسادت می کرد به محبوبیت اش؛ اما همه ما می دانیم که «گتسبی بزرگ» که چند دهه، در فهرست ۱۰ رمان برتر انگلیس قرن بیستم، جایگاه اش بالا و پائین شد، در مقایسه با «پیرمرد و دریا» آش دهن سوزی نیست یا در برابر «خشم و هیاهو» یا «حریم» فاکنر.

شاید خیلی از شما ندانید اما بعضی ها می دانند که فیتز جرالد، آن آخری ها حوصله همه را سر می برد حتی حوصله آدم شوخ و شنگی مثل «بیلی و ایلدر» را که اساساً کمدی ساز بود و حتی می توانست ستاره غیرقابل تحملی مثل مونرو را توی چند فیلم تحمل کند و روانی نشود؛ فیتز جرالد از دست وایلدر شکایت کرده بود که به جای کار کردن روی فیلمنامه، دائم با تلفن مشغول است در حالی که وایلدر در عوض تقاضایش برای بررسی یک فیلمنامه در عوض هزار دلار، پیشنهاد داده بود که هفته ای هزار دلار بگیرد و در نوشتن فیلمنامه مشارکت کند. چون به رغم مسلط بودن وایلدر به انگلیسی، همیشه می خواست - به دلیل آلمانی زبان بودنش - یک نویسنده انگلیسی زبان کنارش باشد که «قضایا» را - در محدوده درکی جامع از «زبان» - جفت و جور کند.

بله! فیتز جرالد چنین آدمی بود اما همیشه این طور نبود. لااقل موقعی که در ۲۹ سالگی «گتسبی بزرگ» را منتشر کرد، این طوری نبود. جوان بود آینده داشت و هنوز زنش «زلدا» به دلیل «جنون» راهی بیمارستان روانی نشده بود. پنج سالی بود که با «زلدا» ازدواج کرده بود و دخترش «فرانسس» چهار ساله بود. دو تا رمان نوشته بود - جدا از «گتسبی» - دو تا مجموعه داستان کوتاه و یک نمایشنامه برای برادوی. هنوز همینگوی را ندیده بود لااقل تا ماه «مه» آن سال که در آوریل اش «گتسبی» منتشر شده بود، همینگوی را ندیده بود، منظورم سال ۱۹۲۵ است که همینگوی تو پاریس، توی کافه ها به «نوشتن» مشغول بود و گرترود استاین - که زندگینامه پیکاسو را نوشته بود - با آن هیکل بورژوایی و زندگی بورژوایی اش به ارنست پیشنهاد می کرد که عوض ولخرجی، تابلوی نقاشی بخرد و همینگوی، برای هماهنگ کردن دخل اش با خرج اش، روزها که از خانه می زد بیرون، ناهار نمی خورد و البته به زنش هم چیزی نمی گفت. آن وقت ها، وضع فیتز جرالد توپ بود؛ هم شهرت داشت هم محبوبیت هم ثروت هم موفقیت هم یک زندگی خانوادگی عالی؛ و همینگوی - چنانکه بعدها در «عیش مدام» نوشت - آشکارا حسادت می کرد گرچه سعی داشت این حسادت را، پیچیده در توصیفات ناخوشایند از فیتز جرالد، پنهان کند.

وقتی که «گتسبی بزرگ» منتشر شد، چند نفر آدم مشهور - یا به هرحال بعداً خیلی مشهور - فوراً عکس العمل نشان دادند. «تی.اس. الیوت»- که شاعر گنده ای بود و هنوز هم هست - در ۳۱ دسامبر همان سال از لندن نوشت:

«گتسبی بزرگ با اهدائیه قشنگ و مقهور کننده آن، صبح همان روزی به دستم رسید که با عجله به توصیه پزشک عازم سفر دریا بودم؛ بنابراین آن را همراه نبردم و تنها پس از بازگشت، چند روز پیش، آن را خواندم؛ اما تا به حال چندبار آن را خوانده ام و هنگامی که می گویم آنچنان مرا جلب کرده و به هیجان آورده است که هیچ رمان تازه ای، چه انگلیسی و چه آمریکایی، در چند سال اخیر نیاورده بود، به هیچ وجه تحت تأثیر گفته شما درباره خودم نیستم.»

البته بود! تا آن موقع «جیمز جویس» و «ویرجینیا وولف» شاخص ترین کارهایشان را ارائه داده بودند. در فوریه ۱۹۱۸، از راپاوند - همان کسی که با ویرایش «سرزمین ویران» الیوت، آن را به یک شاهکار بدل کرد - بخش اول شاهکار عظیم جویس یعنی اولیس را برای مارگارت آندرسن و جین هیپ به نیویورک فرستاد؛ آنها این بخش را در شماره ماه مارس «لیتل ریویو» چاپ کردند و چاپ اول «اولیس»، درست همان سالی که «سرزمین ویران» منتشر شد یعنی ۱۹۲۲ در هزار نسخه منتشر شد. نه! آقای الیوت عزیز! همه ما از تعریف کردن خوشمان می آید!

● **دو**

اسکات فیتز جرالد در دسامبر ۱۹۱۵، دانشگاه پرینستون را بعد از دوسال ول معطلی به عنوان دانشجو، ول کرد و تا آخر سال تحصیلی هم برنگشت. آن موقع ۱۹ ساله بود یعنی سرراست اش می شود این که در ۱۸۹۶ در سنت پال ایالت مینه سوتا به دنیا آمد. در ۱۹۱۱، دبیرستانی که می رفت اسمش Newman بود و اسکات جوان احتمالاً از همان موقع به این فکر افتاد که باید «انسان جدید»ی شود.

در ۱۹۱۷، یک شعر به مجله پوئت لور فروخت و این، نشان می دهد که از همان اولش استعداد زیادی در دست و پا کردن مخاطب و فروش کارهایش داشت.

در همان سال، با درجه ستوان دومی به ارتش رفت. سال بعدش پیش نویس رمان «خودپرست رمانتیک» را تمام کرد و بعد با «زلدا میر» آشنا شد. در ۱۹۱۹ خدمت نظام اش تمام شد. به نیویورک رفت و در یک آژانس تبلیغاتی کاری دست و پا کرد. زلدا البته، نامزدی اش را با او به هم زد. در ماه ژوئن، گرچه در نوامبر دوباره نامزد شدند. در ژوئیه همان سال، «خودپرست رمانتیک» را از نو نوشت و در سپتامبر، با نام «این سوی بهشت» از طرف مؤسسه اسکریبنر برای چاپ قبول شد. در اکتبر ۱۹۱۹، نخستین داستان کوتاه اش را به مجله «ساتردی ایونینگ پست» فروخت. در مارس ۱۹۲۰، «این سوی بهشت» منتشر شد و در آوریل، با زلدا ازدواج کرد. در اوت همان سال مجموعه داستان های کوتاه «افسونگران و فیلسوفان» را منتشر کرد.

در ۱۹۲۱، دخترش «فرانسس» به دنیا آمد. در آوریل ۱۹۲۲، رمان «مه رویان و لعنت شدگان» اش منتشر شد و در سپتامبر، مجموعه داستان «قصه های عصر جاز»؛ در نوامبر ۱۹۲۳ نمایشنامه «سبزیجات»اش در برادوی بر صحنه رفت و استقبالی از آن نشد. در ۱۹۲۵، «گتسبی بزرگ» را منتشر کرد و در فوریه ۱۹۲۶ مجموعه داستان «همه مردان جوان غمگین» را. حالا ۳۰ ساله بود و همه چیز درست بود اما یک دفعه شروع کرد به خراب شدن. بیماری روانی زنش البته در آوریل ۱۹۳۰ بروز کرد اما به روایت همینگوی، از ۱۹۲۵ معلوم بود که چندان تعادل روانی ندارد شاید هم این روایت همینگوی از سر بدجنسی بود!

به هرحال در ۱۹۳۱، پدرش مرد. در ۱۹۳۲، بیماری زلدا دوباره عود کرد؛ بعد در ۱۹۳۴، دوباره. در ۱۹۳۴ رمان «شب دلاویز است» را منتشر کرد و در ۱۹۳۵ مجموعه داستان «شیپور خاموشی به هنگام بیدار باش» را. در سپتامبر ۱۹۳۶، مادرش مرد. در اکتبر ۱۹۳۹ نخستین فصل رمان «آخرین قارون» را نوشت که بعدها از رویش در دهه هفتاد، الیا کازان یک فیلم متوسط با شرکت رابرت دنیرو ساخت. در نوامبر ۱۹۴۰ دچار نخستین حمله قلبی اش شد و در دسامبر مرد. در ۱۵ سال آخر عمرش، یک زندگی افتضاح داشت. زنش مریض بود خودش الکلی شده بود و تنها دو کتاب منتشر کرد که چندان هم آش دهن سوزی نبودند؛ و از همه بدتر، آن جوانک با استعدادی که در ۱۹۲۵ در پاریس دیده بود، حالا مشهورترین نویسنده دنیا بود و دائم مثل یک کابوس غیرقابل تحمل، در هر مجلس و محفلی، سرش داد می زد که آخرش هیچی نشده! اسکات فیتز جرالد، فقط از همینگوی بدش نمی آمد، از او می ترسید و همینگوی از این که این ترس را توی چشم هایش ببیند لذت می برد انگار تمام بدبختی هایی که روزگاری به عنوان یک نویسنده جوان و آس و پاس کشیده بود تقصیر فیتزجرالد بود!

فیتز جرالد در ۴۴ سالگی مرد؛ آن هم موقعی که به هزار زور و زحمت، اعتیادش به الکل را ترک کرده بود و به قول خودش تازه آدم شده بود! او در سنی مرد که خیلی ها تازه نویسندگی را شروع می کنند و این، خیلی، خیلی غم انگیز بود. زندگی اش، یک عبرت بزرگ بود برای نویسندگان جوان؛ و هست! و نویسندگان جوان، معمولاً، معمولاً عبرت نمی گیرند!

روی دکه مطبوعات هنری

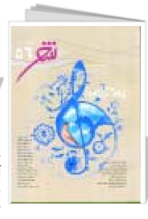

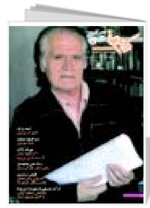

عکس

دویست و پنجاه و چهارمین شماره ماهنامه «عکس» ویژه خردادماه روی دکه مطبوعات قرار گرفت. در شماره جدید این نشریه مطالبی همچون عکس های دوسالانه جهان اسلام در مجموعه صبا، ارائه قسمت خالی در گفت وگو با سیدعباس میرهاشمی دبیر دوسالانه عکس جهان اسلام، نقدی بر آثار این دوسالانه عکس، مسجدسلیمان، ۱۰۰ سال پس از نفت، یک عکس یک عکاس و ... به چاپ رسیده است. از دیگر مطالب این شماره به عناوینی همچون بچه ها در خانه ۳۱/۱، عکس آن لاین، مروری بر زندگی و آثار کریس کلیپ، رویدادهای خارجی و ... می توان اشاره کرد.

فرهنگ و آهنگ

مجله «فرهنگ و آهنگ» به شماره ۲۰ رسید. در شماره جدید این نشریه که برای خرداد و تیرماه به چاپ رسیده، مطالبی تحت عنوان ویژه نامه «شهرام ناظری» ارائه شده است. در این شماره مطالبی همچون بهترین های ۸۶، تأملی بر اجرای اخیر گروه های سه گانه شیدا، درباره کنسرت لطفی، گفت وگو با شهرام ناظری، نگاهی به آلبوم سفر عسرت، نگاهی به اولین اجرای ارکستر سمفونیک تهران در سال ۷۸ و ... را می خوانیم. از دیگر مطالبی که در این شماره چاپ شده است می توان به عناوینی همچون محسن نامجو پس از یک سال، مروری بر موسیقی سیاهان امریکا، نگاهی گذرا به کتاب های آموزش هارمونی و ... اشاره کرد.

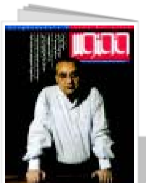

ققنوس

شماره ۲۸ ماهنامه «ققنوس» نشریه انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس منتشر شد.

در شماره جدید این نشریه که ویژه اردیبهشت است، مطالبی با عنوان برپایی جشنواره جم انجام تکلیف در پیشگاه حق است، روشنفکران نتوانستند فیلم جنگی خوبی بسازند در گفت وگو با فرزاد مؤتمن، آغاز ساخت فیلم هایی درباره خرمشهر در گفت وگو با مدیرعامل انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس، گپ و گفت با اهالی سینما درباره وضعیت فعلی سینمای دفاع مقدس و ... را می خوانیم. از دیگر مطالبی که در این شماره ققنوس چاپ شده می توان به این عناوین اشاره کرد: بر در گست انتظار تلخ است، اقتباس در سینمای جنگ، اشتباه امریکایی و ....

گزارش میراث

شماره ۱۷ و ۱۸ ماهنامه «گزارش میراث» به دستمان رسید. این نشریه که ماهنامه تخصصی اطلاع رسانی در حوزه تصحیح متون نسخه شناسی و مباحث ایرانشناسی است، برای بهمن و اسفند به چاپ رسیده است. در این شماره مطالبی را با عنوان آسیب شناسی تصحیح و چاپ متون، صلوة مسعودی متنی فارسی از سده ششم هجری، بررسی کتاب، گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی، اختصارات در نسخه های خطی، معرفی کتاب، تازه های میراث و ... را می خوانیم.

کتابخانه متن شناسی، پاره ها و نکته ها، نامه ها و ... از دیگر بخش های این شماره «گزارش مکتوب» است.

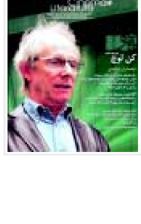

آینه خیال

هفتمین شماره ماهنامه پژوهشی ـ خبری فرهنگستان با عنوان «آینه خیال» (خرداد ۱۳۸۷) منتشر شد. هفتمین شماره از این نشریه به پرونده «آسیب شناسی نمایشگاه کتاب تهران» می پردازد. نقدی بر نمایشگاه کتاب ایرانی و معرفی نمایشگاه های کتاب دنیا و چند گزارش و مصاحبه، از بخش های این پرونده هستند. در بخش های دیگر این شماره می توانید گفت وگو با محمدرضا خاکی و فریندخت زاهدی درباره تئاتر دانشجویی، گفت وگوی امیرعلی نجومیان و فرزاد مؤتمن با موضوع نشانه شناسی و سینما، بررسی آثار معماری نیکلای مارکف، نگاهی به آثار زنده یاد عباس کاتوزیان، نگاهی به فیلم «به همین سادگی» و گفت وگو با کریم مجتهدی، مصطفی کمال پورتراب، لوریس چکناواریان و منوچهر صهبایی را بخوانید.

سینما و ادبیات

شماره هفدهم فصلنامه «سینما و ادبیات» ویژه تابستان منتشر شد. در شماره جدید این نشریه نیم ویژه نامه ای تحت عنوان «کن لوچ» به چاپ رسیده و مطالبی همچون نقد فیلم های «باد در علفزار می پیچد» ، «قوش» ، «بلیت»، «نان و گل سرخ» و ... در آن آمده است. از دیگر مطالب این شماره می توان به عناوینی همچون آلن پارکر زیبایی شناس فاشیست ، زندگی و آثار آنتونی مینگلا، اقتباس در سینمای ایران و جهان ، والتر بنیامین و فرم های ضروری ، درک معنای ماده و برداشت دلوز از زبان سینما، زبان در ادبیات داستانی ایران و ... اشاره کرد.

گزارش موسیقی

ماهنامه «گزارش موسیقایی» به شماره سیزدهم رسید. در شماره دوازدهم و سیزدهم این مجله که برای اردیبهشت و خردادماه منتشر شده مطالبی را با عناوین پرونده احمد پژمان آهنگساز ایرانی به همراه گفت وگویی با وی، تازه های آثار صوتی، گفت وگو با مهرداد پاکباز، حسام الدین سراج خواننده ای غم افزا، کامبیز فرهت نوازنده توانای ایرانی در ایرلند، یادمان ثمین باغچه بان، سرودهای مذهبی گریگوری و ... می خوانیم. از دیگر مطالب این شماره گزارش موسیقایی می توان به عناوینی همچون خوانش کنسرتو ویلن فلیکس مندلسون، معماری موسیقی یا موسیقی معماری تبارشناسی ساختار آوازی و کلامی موسیقی ایران، گزارش ارکستر ملل و ... را می خوانیم.

شعر

شماره پنجاه و ششم ماهنامه تخصصی «شعر» ویژه اردیبهشت ماه منتشر شد. در شماره جدید این ماهنامه مطالبی همچون گفت وگو با سیداکبر میرجعفری، آسیب شناسی ترانه امروز، ترانه و بیم ابتذال، واژه شناسی ترانه، زمزمه های یک شب صدساله، از خلاف آمد عادت، ترانه امروز ایران، ملاقات اندیشه و زیبایی، به قدر تشنگی و... به چاپ رسیده است.

از دیگر مطالب این شماره ماهنامه «شعر» به عناوینی همچون شعر ایران با اشعاری از سیداکبر میرجعفری، محمدرمضانی، علی موسوی گرمارودی، پرویز بیگی حبیب آبادی و ... ، شعر مجارستان شعر معاصر، نقد اثر فرمانده سپاه خراسانی غزل، معرفی کتاب و ... را می توان مثال زد.

سوره

ماهنامه فرهنگی- تحلیلی «سوره» ویژه فروردین و اردیبهشت ماه منتشر شد.

در شماره جدید این مجله ویژه نامه ای به مناسبت بیست و دومین سالگرد سقوط هواپیمای ایرباس به چاپ رسیده است. از دیگر مطالب این شماره می توان به عناوینی همچون به راستی ماجرا از کجا شروع شد، چرا قصد سفر به ایران را داریم، تماشای نماز، تصاویر رعب انگیز ساختگی، دریانورد ناآرام و ... اشاره کرد.

کتاب ماه کودک و نوجوان

از سری نشریات کتاب ماه «کتاب ماه کودک و نوجوان» ویژه دی ماه به دستمان رسید.

در شماره ۱۲۳ این نشریه مطالبی با عنوان یادمان حسین ابراهیمی (الوند) و قیصر امین پور به چاپ رسیده است.

کتاب ماه هنر

«کتاب ماه هنر» نیز با عنوان کتاب ماه هنر ویژه بهمن و اسفند به چاپ رسیده است. شماره ۱۱۳ و ۱۱۴ کتاب ماه هنر در این شماره ویژه نامه ای تحت عنوان «طراحی صنعتی» منتشر کرده است.